

آیا دیگر بار... اتفاقی افتاده است؟

تأملی بر کتاب فلسفی - عرفانی

سوسن طاقدیس

آیا دیگر بار...؟

نوشته مینو مروارید

ناشر: برکه. تعداد: ۵۰۰۰ نسخه. ۸۰ صفحه. ۱۹۰۰ ریال

بی‌شک یکی از دلایل تأمل و نوشتن یادداشت بر این کتاب، ادعای برگزیده بودن آن از سوی «شورای کتاب کودک» است، وگرنه شاید به چشم نمی‌آمد تا نقد شود و همین نگارنده را ناچار می‌کند تا علاوه بر نوشتن نقدی بر کتاب، مراقب «چرا»ی برگزیده شدن آن هم باشد. پس باید پاسخ چند پرسش را بیابیم:

۱- کتاب چگونه اثری است و ساختار و حرفش چیست؟

۲- چرا این کتاب برگزیده شده و یا چنین ادعا شده که

برگزیده است؟

۳- آیا این اثر به کودک و نوجوان تعلق دارد؟

و بعد، اینکه اگر کتاب به عنوان اثری فلسفی

و عرفانی مورد توجه قرار گرفته است، پرسش

نویسنده: مینو مروارید

بعدی مطرح می‌شود:

۴- آیا این کتاب از نظر فلسفی و عرفانی، اثری مطرح و قابل برگزیده شدن است؟

پس از آن که متوجه سال انتشار آن می‌شویم (پاییز ۱۳۷۲) پایه پرسش بعدی ریخته می‌شود:

۵- در آن سال، آثار منتشر شده در چه پایه و رتبه‌ای بوده‌اند؟

و چنین است که هرچه بیشتر پیش می‌رویم دایره پرسشها گسترده‌تر و حلقه تردید بر دور کتاب تنگ‌تر می‌شود.

خلاصه اثر

در میان گندمزاری، مترسکی تنها و آشفته‌حال زندگی می‌کند که با هیچ‌کس حرف نمی‌زند. بر سرش سطلی وارونه گذاشته‌اند و از این رو گلویش خشک است و صدایش به گوش دیگران نمی‌رسد. پیراهنش (که وصله‌دار و کهنه است) چنان تن او را می‌پوشاند که آفتاب و باران به تنش نمی‌رسد. فکر می‌کند باید سالهای زیادی از مدفون شدنش در زیر آن لباس و سطل گذشته باشد. دلش می‌خواهد روزگار دوباره مثل گذشته‌ها باشد؛ روزهایی که او شاخه‌ای از یک درخت چنار در دشتی سبز و پهناور بوده است. مترسک، چنار را که سرافرازترین درخت دشت بوده است همیشه به یاد دارد و کاکلی، پرنده‌ای را که به‌جز روی او که شاخه‌ای بوده است، بر شاخه دیگری نمی‌نشسته و به‌جز او برای کسی سرود عاشقانه نمی‌خوانده است. مترسک هم کاکلی را عاشقانه دوست می‌داشته است.

در روز حادثه همه چیز به زیبایی همیشه بوده که ناگهان تبری فرود می‌آید و او از درخت جدا می‌شود. بعد از آن را دیگر به خاطر

نمی‌آورد، تا وقتی که تبدیل به مترسک می‌شود. او همیشه در انتظار است و فقط به گذشته فکر می‌کند و روزگارش را به یاد زیباییهای خود و پروازها و آوازهای کاکلی می‌گذراند.

و اما کاکلی در این مدت چه می‌کرده است؟ او در روز حادثه وقتی که نزد چنار باز می‌گردد با جای خالی شاخه روبرو می‌شود. با غصه و درد فریاد می‌کشد و پس از مدتی آهنگ سفر می‌کند، به این امید که شاید دمی بیاساید. او هیچ مقصدی ندارد، ولی آرزوی یافتن شاخه در دلش هست.

روزی مترسک بوی کاکلی را حس می‌کند و کاکلی نیز بوی او را، درواقع کاکلی از پشت تمام حجابها او را باز می‌شناسد. او به سوی مترسک می‌رود و بر شانه او می‌نشیند و برایش آواز می‌خواند. مدتی در کنار یکدیگر زندگی را می‌گذرانند ولی شاخه درخت نگران بادهای تند پاییزی است که به‌زودی از راه می‌رسد و او را که ریشه در خاک ندارد، تهدید می‌کند.

کاکلی به جای دیگری می‌رود و مترسک در برابر بادهای پائیزی تنها می‌ماند. او که می‌داند کاکلی برمی‌گردد، به شکلی معجزه‌آسا در برابر بادهای مقاوم می‌کند. بعد از پاییز زمستان با بوران و برف می‌رسد دیگر کلاه و قبایی مانع او و نسیم و آفتاب نیست. ناگاه حرکت زندگی را در خود حس می‌کند و پی می‌برد که در خاک ریشه دوانیده است. در جوی آب، خود را می‌بیند که بر تنش جوانه‌ها رویده‌اند. سرانجام کاکلی باز می‌گردد و به جای مترسک، محبوب گمشده خویش را می‌یابد و برای او عاشقانه‌ترین آوازها را می‌خواند.

حال می‌پردازیم به سؤال اول: آیا کتاب فی نفسه، اثری درخور است؟ از طرح کار شروع

می‌کنیم.

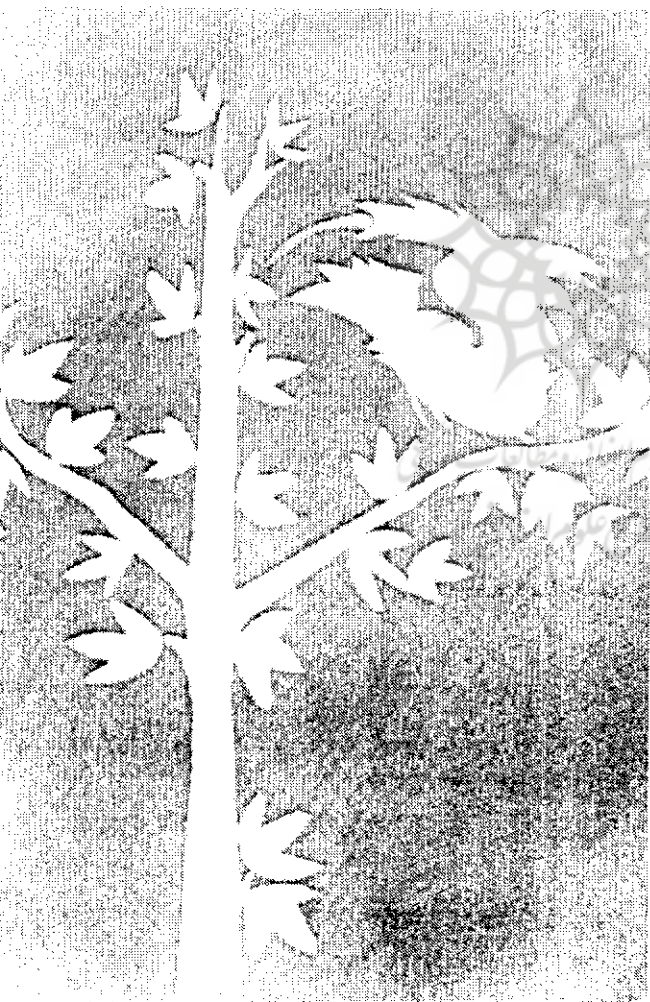
آنچه می‌خوانیم داستان شاخه‌ای از یک درخت است که با جدا شدن از اصل خود، یعنی درخت و تبدیل شدن به یک مترسک، ماهیتش صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند. او که روزی برای پرندگان آغوش گشوده بود، اکنون با هیبتی ترسناک آنها را از خود می‌راند، هیبتی نه خودخواسته، بلکه تحمیلی. او تلاشی نمی‌کند به جز مرور خاطرات و یافتن خیالات و غرقه شدن در آرزوها. او خود را باور نمی‌کند و نمی‌کوشد تا جامهٔ دروغین را از تن به در کند و پیراهن سبز خویش را به تن کند. مرگ را می‌پذیرد و در انفعال می‌ماند. تا معشوق از دست رفته بیاید و او را بیاید. کاکلی پرندهٔ عاشق او را می‌یابد، می‌شناسد و سرانجام از پس آن پرده و حجاب دروغین بار دیگر مترسک جوانه می‌زند و می‌روید.

در نظر اول طرح بسیار لطیف می‌نماید و بر شاخهٔ دل می‌نشیند ولی ناگاه حس می‌کنی آنچه بر شاخهٔ دلت نشسته سایه‌ای از پرنده بوده است و نه خود او... چرا؟

کتاب را دوباره می‌خوانی و سه باره... مشکل کجاست؟ شاید این است که نویسنده برای موجه جلوه دادن تصور خویش تلاش کافی نکرده و در انتخاب تمثیل ذوق کافی به خرج نداده است. مترسک، شاخه‌ای از یک درخت است. در انطباق ذهنی ما، بین تشابهات یک درخت و یک آدم، شاخه می‌تواند دست درخت باشد و نه شخصیتی مستقل از او.

نویسنده تلاش کوتاه و ناموفقی در قالب چند کلمه دارد که می‌گوید: شاخه‌ای از درخت وجود... ولی این چند کلمهٔ گنگ مشکل را حل نمی‌کند. اولین خشت این دیوار کج نهاده می‌شود و تا به آخر کج می‌رود. در این مرحله شاید تصویرگر می‌توانست

کمک مؤثری برای باورپذیری قضیه باشد، ولی او هم تنها به شکلی گنگ و عجولانه با آسان‌ترین شیوهٔ ممکن و چند حرکت (ایبراش) سر و ته قضیه را به هم آورده است. زنده شدن معشوق در اثر تلاش عاشق و جدال او با نیروهای جدایی‌افکن همان قدر که در افسانهٔ «زیبای خفته» زیباست در تکرار و در این قالب هم زیبا و لطیف می‌نماید ولی در ضمن تکراری بودن این مضمون را نیز به رخ می‌کشد و از ارزش اثر می‌کاهد.



جمله‌های طولانی با زبان و پرداختی خاص، سنگین و اندکی نامفهوم، گاهی به اثر لطافت می‌بخشد. گاه آن را از گروه سنی خود دور می‌کند و گاه نامفهوم و سؤال‌برانگیزش می‌سازد.

دقت صفحه‌آرای کتاب در انتخاب نوع حروف آنجا که حرف دل شاخه‌چنار با حرف دل کاکلی یکی می‌شود، به زیبایی اثر و درخشان‌تر شدن نکته‌های مثبت کار نویسنده کمک می‌کند.

حال اندکی هم به نوشته‌های نانوشته و پیامهای پنهان در پشت پیامهای آشکار کار می‌پردازیم:

دستی با تبر شاخه‌ای را از اصل جدا کرده و بین او و آفتاب و باران زندگی‌بخش حجابی زشت و دروغین قرار داده است. این شاخه می‌تواند انسانی باشد که ماهیتش را به زور از او گرفته و از درخت وجود و اصل و ریشه خود دورش کرده‌اند؛ یا زنی عاشق باشد که ماهیتش و معشوقش را به زور از او گرفته و از رشد و حرکت بازش داشته‌اند.

کاکلی کیست و در اینجا سمبل چیست؟ آیا انسانی که چنان بلایی بر سرش نازل شده است، باز باید منتظر عاملی بیرونی بماند تا نجات پیدا کند؟

یاد حرف برادر شیرازی‌ام می‌افتم که می‌گفت: در همه دنیا رسم بر این است که چون عاشق شدی هفت کفش آهنی برداری و به جستجوی معشوق بروی ولی در شیراز عاشق می‌رود زیر درختی می‌نشیند! این یعنی انفعال، که با روح جستجوگری در فلسفه و معرفت در عرفان جور در نمی‌آید. چنین خط و حسی برای نوجوان هم بار معنایی مثبتی ندارد. چیزی که در کل می‌توان گفت آن که به پاسخ بسیاری از سئوالات نرسیدیم و اثر را فقط کمی از حد

متوسط بالاتر و کمی از حد متوسط لطیف‌تر و عرفانی‌تر و فلسفی‌تر یافتیم ولی این برای عنوان پرطمطراق (برگزیده عرفانی و فلسفی) به نظر زیاد می‌آید. در کشوری که به حق مدعی فلسفه و عرفانی برجسته و پیراسته است و در دهه‌های اخیر به نوعی «عرفان اجتماعی» نیز روی آورده است، در تقابل با دنیایی که پس از مدتها نفی و رد هرگونه عرفان و فلسفه بار دیگر به آن روی آورده است ما چه داریم و چه می‌نویسیم؟

یادداشت‌م بر این کتاب را تا به اینجا نوشتم ولی هرچه بیشتر به کتاب می‌پرداختم بیشتر تردید می‌کردم که آیا واقعاً این کتاب کتاب برگزیده شورا است؟ در مدت چند روزی که روی کتاب اندیشه می‌کردم، از این طرف و آن طرف هم پرس‌وجو می‌کردم تا مطمئن شوم. از مرکز رایانه موسسه «خانه کتاب» سؤال کردم، و آنها پس از جستجو گفتند که کتابی با این نام و مولفی با این اسم در فهرست وزارت ارشاد ثبت نشده است! از خود شورای کتاب کودک پرسیدم. پاسخ این بود که این کتاب، برگزیده شورا نیست و ما (شورا) هم پس از چاپ اول کتاب نامه‌ای به اعتراض نوشتیم و در چاپ بعد عبارت «کتاب برگزیده عرفانی - فلسفی شورای کتاب کودک» از آن حذف شد. خلاصه، در این میان انگار اتفاقی افتاده است! این طور فکر نمی‌کنید؟

